

تأثیر اصل عفاف بر سقوط اذن پدر در ازدواج دختر

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۸/۱۰

تاریخ تأیید: ۱۳۹۹/۶/۱۲

فرج‌الله هدایت‌نیا*

چکیده

ازدواج مانند موضوعات دیگر در فقه اسلامی احکام اولی و ثانوی دارد. حکم اولی ازدواج در شریعت اسلامی، «استحباب» است، اما در بعضی شرایط «واجب» می‌گردد. از جمله شرایط واجب‌کننده ازدواج، خوف فساد است. اگر کسی بیم دارد یا می‌داند که با مجرد نمی‌تواند تقوی و عفت خود را حفظ نماید، از نظر شرعی بر او واجب است که ازدواج کند. خوف فساد در این مسئله یک عنوان ثانوی و وجوب نکاح در این وضعیت یک حکم ثانوی است. وجوب ثانوی نکاح که یک مسئله فردی است، آنگاه جنبه حقوقی می‌یابد که با اختیار حقوقی پدر و جد پدری در نکاح دوشیزگان ملاحظه شود. مسئله مهم قابل بررسی این است که با فرض وجوب نکاح بر دوشیزگان، آیا پدر یا جد پدری می‌توانند مانع ازدواج دختر شوند و مخالفت آنان موجب محسوب می‌گردد یا خیر. این مسئله برای دوشیزگان در جوامع کنونی پرابتلا می‌باشد؛ از این رو لازم است حکم آن از منظر فقهی و حقوق خانواده ایران تبیین شود.

واژگان کلیدی: نکاح، اصل عفاف، اذن پدر، ازدواج دختر.

مقدمه

به لحاظ فقهی، احکام شرعی به اولی و ثانوی تقسیم می‌گردند. مطابق تعریف مشهور فقها و اصولیان، حکم اولی حکمی است که برای شیئی اولاً و بالذات و بدون لحاظ عناوین عارضی مثل ضرر، حرج، اضطرار و غیره وضع شده است (حکیم، ۱۴۱۸، ص ۷۳). حکم ثانوی نیز حکمی است که برای شیئی وضع می‌گردد، به لحاظ عناوین خاصه‌ای که بر آن عارض می‌گردد و مقتضی تغییر حکم اولی آن است (همان). نظیر حرمت نوشیدن مسکرات یا خوردن گوشت مردار که در حالت اضطرار حلال می‌گردد. در حقیقت شارع مقدس برای یک عمل دو حکم واقعی مختلف تشریح کرده است: یکی از این دو، حکم اولی برای شرایط عادی و دیگری حکم ثانوی برای شرایط غیرعادی است (ر.ک: هدایت‌نیا، ۱۳۹۲، ص ۴۲). ازدواج نیز مانند موضوعات دیگر احکام اولی و ثانوی دارد. به نظر مشهور فقها، ازدواج در شرایط عادی مستحب است. استحباب حکم نفسی یا اولی ازدواج برای شرایط عادی است و به اقتضای عناوین ثانوی واجب یا حرام می‌گردد. مهم‌ترین عامل وجوب ثانوی ازدواج، خوف یا علم به فساد است. اگر کسی بداند یا خوف داشته باشد که در حالت تجرد نمی‌تواند دامن خود را از گناه حفظ نماید، به لحاظ شرعی ازدواج بر وی واجب می‌گردد.

تأثیر وجوب ثانوی نکاح در حقوق خصوصی و عمومی خانواده قابل بررسی است: حقوق عمومی خانواده، مسئولیت‌های دولت در قبال خانواده را مورد مطالعه قرار می‌دهد. با توجه به اینکه ازدواج یک سنت پسندیده اسلامی است، دولت باید مقدمات آن را فراهم و موانع آن را رفع نماید. ازدواج جوانان در زمان ما به یک واجب اهمّ برای دولت تبدیل شده و به همین دلیل باید در اولویت برنامه‌های فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی دولت قرار گیرد. این مسئله روشن است و قوانین کنونی نیز بر آن تأکید دارد. قانون تسهیل ازدواج جوانان الزام حقوقی متعددی را درباره این مسئله بیان کرده است که این نوشتار از ورود در این بعد مسئله خودداری می‌نماید. مسئله مهمی که نیازمند بررسی‌های دقیق فقهی می‌باشد، تأثیر وجوب ثانوی نکاح در حقوق خصوصی خانواده است. حقوق خصوصی خانواده، عهده‌دار تبیین احکام یا قوانین مربوط به روابط خصوصی اعضای خانواده است. از جمله مباحث مهم و پرابتلائی آن، مسئله ازدواج دوشیزگان است. به فتوای گروهی از فقها، ازدواج دوشیزگان منوط به اذن پدر یا جد پدری است. قانون مدنی نیز از همین نظریه تبعیت کرده و اذن پدر یا جد پدری را در ازدواج دوشیزگان لازم شمرده است. اختیار پدر یا جد

پدری در ازدواج دوشیزگان مطلق نیست و استثنائاتی دارد. مهم‌ترین استثنای آن ناموجه بودن مخالفت آنان است. اگر پدر یا جد پدری بدون دلیل موجه با ازدواج دختر مخالفت نماید، اذنشان ساقط و دختر به‌طور مستقل می‌تواند ازدواج نماید (مفید، ۱۴۱۰، ص ۵۱۱). هرچند اصل لزوم اذن پدر در نکاح دختر اختلافی است (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۷، ص ۱۲۰-۱۲۱)، ولی سقوط اذن پدر به‌علت مخالفت ناموجه مسلم و اجماعی است (طوسی، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۲۷۹). مسئله مهمی که این نوشتار آن را بررسی می‌کند، تأثیر وجوب ثانوی نکاح برای دوشیزه در اسقاط اذن پدر یا جد پدری و استقلال حقوقی دختر است.

مسئله تحقیق این است که باوجود نیاز دختر به ازدواج و معرضیت فساد، آیا مخالفت پدر یا جد پدری با ازدواج وی موجه و مشروع است یا اذن آنان ساقط و دختر مستقلاً می‌تواند با فرد مورد نظر خود ازدواج نماید؟ ممکن است فرد مورد نظر دختر، برای ازدواج کفو وی نباشد و به همین دلیل پدر یا جد پدری با آن مخالفت نمایند. ازسویی ممکن است ازدواج برای دختر ضروری باشد؛ مثل اینکه دختر به ازدواج نیاز دارد و خواستگار دیگری ندارد، یا میان دختر و فرد مورد نظر، دلبستگی و وابستگی عاطفی وجود دارد. در این قبیل موارد ممانعت با ازدواج دختر وی را در معرض فساد قرار می‌دهد.

این مسئله به‌رغم اهمیت و فراوانی ابتلای آن در زمان ما، مورد توجه قرار نگرفته و حکم شرعی آن به روشنی تبیین نشده است. به‌لحاظ حقوقی نیز مسئله مبهم است. قانون مدنی ایران مسئله ازدواج دوشیزگان و نیاز به اذن پدر یا پدری را مورد تأکید قرار داده است، ولی ضابطه روشنی برای تشخیص مخالفت موجه از غیرموجه ارائه نکرده و آن را به دادرسی واگذار کرده است؛ بنابراین حکم مسئله تحقیق در حقوق خانواده ایران نیز روشن نیست. فرضیه نویسنده در این تحقیق آن است که باوجود میل شدید دختر به ازدواج و خوف فساد، مخالفت پدر یا جد پدری با ازدواج دوشیزه موجه نمی‌باشد.

مباحث این نوشتار برای بررسی مسئله مذکور در دو قسمت ساماندهی می‌گردد؛ نخست حکم نفسی ازدواج و اثر عفاف در وجوب ثانوی آن از نظر فقهی تشریح می‌گردد. سپس اثر وجوب ثانوی نکاح در استقلال حقوقی دختر تشریح خواهد شد.

۱. حکم نفسی و ثانوی نکاح

همان‌طور که در مقدمه تحقیق اشاره شد، ازدواج مانند سایر موضوعات فقهی حکم اولی و احکام ثانوی دارد. در بخش نخست نوشتار، حکم نفسی نکاح و تأثیر اصل عفاف در ایجاب ثانوی آن را بررسی خواهیم کرد.

۱-۱. حکم نفسی نکاح در فقه اسلامی

مقصود از حکم نفسی نکاح، حکم آن در شرایط عادی و صرف نظر از جهات ثانوی است. گروهی از فقها نکاح را در حالت عادی مباح شمرده‌اند. از جمله آن ابن‌حمزه طوسی است. وی می‌نویسد: وضعیت زن و مرد از چهار حالت خارج نیست؛ یا اشتهای نکاح داشته و بر آن قادر است یا اشتها نداشته و بر آن قادر نیست. حالت سوم این است که بر نکاح اشتها دارد ولی بر آن قادر نیست و حالت چهارم عکس آن است. ایشان سپس می‌نویسد: در صورت نخست نکاح مستحب و در حالت دوم مکروه است و در حالت‌های سوم و چهارم نه مستحب و نه مکروه بلکه مباح است (ابن‌حمزه طوسی، ۱۴۰۸، ص ۲۸۹). از عبارت صاحب جواهر نیز چنین برمی‌آید که نکاح را در حالت عادی مباح می‌داند؛ زیرا می‌نویسد: نکاح مشروع است و برای کسی که به آن شوق دارد به اجماع منقول و محصل مسلمین مستحب است (نجفی، ۱۳۶۶، ج ۲۹، ص ۸). مفهوم این جمله آن است که کسی به آن شوق ندارد استحبابی نخواهد داشت.

گروهی از فقها نکاح را برای همگان و بدون فرق گذاردن میان زن و مرد، فقیر و غنی، شائق و غیرشائق مستحب دانسته‌اند (علامه حلی، ۱۴۲۱، ج ۳، ص ۴۱۶/ همو، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۵/ طباطبایی یزدی، ۱۴۲۳، ج ۲، صص ۷۹۵ و ۷۹۷). استحباب نفسی نکاح نظر مشهور فقها است (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۷، ص ۹)، بلکه بعضی در مورد آن ادعای اجماع کرده‌اند (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۷۹۵/ طوسی، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۲۴۵). نظریه دیگری که وجود دارد این است که نکاح برای اشخاص عادی از مستحبات اکیده است (انصاری درفولی، ۱۴۱۵، ص ۳۱/ خمینی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۲۳۶).

به نظر می‌رسد که حکم اولی نکاح استحباب باشد، بلکه استحباب مؤکد آن نیز محتمل است. خدای متعال به ازدواج فرمان داده است (نساء: ۳). همچنین در بعضی آیات به تزویج بی‌همسران فرمان داده است: «وَأَنْكَحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ» (نور: ۳۲). فعل امر ظهور در وجوب دارد (مکارم

شیرازی، ۱۴۲۴، ج ۱، ص ۸) و به همین دلیل بعضی از این آیات وجوب نکاح را استنباط کرده‌اند. شیخ طوسی و بعضی دیگر قول به وجوب نکاح را به «داود» نسبت داده‌اند (طوسی، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۲۴۶/همو، ۱۳۸۸، ج ۴، ص ۱۶۰/شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۷، ص ۹). منظور آنان داود بن حزم، پیشوای مذهب ظاهری است که به وجوب ازدواج بر مرد و زن فتوا داده است (ابن حزم، [بی‌تا]، ج ۹، ص ۴۴۰). ولی مشهور فقها به دلیل وجود قرائن دیگر امر به نکاح را به استحباب حمل کرده‌اند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴، ج ۱، ص ۸). تبیین این مطلب خارج از موضوع این نوشتار است.

۱-۲. تأثیر اصل عفاف در وجوب ثانوی نکاح

در بند سابق روشن گردید که نکاح در شرایط عادی مستحب است. اینک لازم است اشاره شود که این عمل مستحب شرعی در برخی شرایط واجب می‌گردد. عناوین ثانوی متعددی باعث وجوب نکاح می‌شوند که از جمله مهم‌ترین آنها عفاف است. کلمه «عَفَاف» به فتح عین، مصدر از ریشه «عَفَّ» (ابن منظور، ۱۴۰۵، ج ۹، ص ۲۵۳/زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ص ۳۹۳)، به معنی منع یا خودداری از حرام است (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۹۲/جوهری، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۱۴۰۵/طریحی، ۱۴۰۸، ج ۵، ص ۱۰۱). بعضی نیز آن را خودداری از فعل قبیح یا منع از هر آنچه سزاوار نیست ترجمه کرده‌اند (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۳). این واژه در منابع اسلامی در معانی متعددی به کار رفته است که در همه آنها مفهوم کفّ نفس و خودنگهداری لحاظ شده است. مقصود از عفاف در این تحقیق، کنترل نفس در مقابل محرک‌های جنسی و حفظ دامن از گناه است. مسئله مورد بررسی در این قسمت تحقیق، وجوب نکاح به اقتضای اصل عفاف است. اگر کسی نتواند در حالت مجرد دامن خود را از گناه حفظ نماید، نکاح بر وی واجب می‌گردد. بسیاری فقها به این مطلب تصریح کرده‌اند. عبارات فقهای عظام درباره عنوان واجب کننده نکاح متفاوت است. به بعضی عبارات فقهی مربوط به این مسئله اشاره می‌شود:

بعضی فقها «خوف» یا «ظن» به وقوع در زنا یا حرام دیگر را باعث وجوب نکاح دانسته‌اند. علامه حلی با اشاره به این مسئله می‌نویسد: اگر از وقوع در زنا بیم داشته باشد، نکاح واجب می‌گردد: «و لو خاف الوقوع فی الزنا وجب» (علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۵). گروهی از فقها مانند علامه تنها به خوف وقوع در «زنا» اشاره کرده‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۴/بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۲۳، ص ۱۷/شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۷، ص ۱۴/محقق کرکی، ۱۴۰۸، ج ۱۲، ص ۸)، ولی بعضی دیگر

سایر محرمات را نیز باعث وجوب نکاح دانسته‌اند؛ مانند شیخ انصاری که می‌نویسد: اگر بترسد که ترک نکاح موجب وقوع در زنا و مانند آن از نگاه حرام و لمس حرام گردد، واجب می‌گردد (انصاری دزفولی، ۱۴۱۵، ص ۳۱/ نیز ر.ک: طباطبایی یزدی، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۷۹۷). شیخ انصاری تصریح می‌کند که در وجوب نکاح فرقی میان علم یا خوف وقوع در فساد نیست (انصاری دزفولی، ۱۴۱۵، ص ۲۳). فقهای اهل سنت نیز عموماً خوف فساد را موجب وجوب نکاح می‌دانند (ابن‌قدامة، [بی‌تا]، ج ۷، ص ۳۳۴). عبارت صاحب عروه در این مسئله قدری مبهم است. ایشان نوشته است: «فقد یجب ... فیما إذا ... کان فی ترکة مظنة الضرر أو الوقوع فی الزنا أو محرم آخر» (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۷۹۷)؛ گاهی نکاح واجب می‌گردد؛ در مواردی که در ترک آن مظنه ضرر یا وقوع در زنا یا حرام دیگر باشد.

عبارت فوق را به دو صورت می‌شود معنا کرد: معنی اول آن است که جمله «الوقوع فی الزنا» عطف به «ضرر» باشد؛ در این صورت معنای عبارت چنین است: «مظنه وقوع در زنا یا حرام دیگر». احتمال دیگر این است که جمله مزبور عطف به کلمه «مظنة» باشد؛ یعنی «أو کان فی ترکة وقوع الزنا أو محرم آخر». در این جمله، فاعل فعل «کان» کلمه «وقوع» است و بنا بر این احتمال، مظنه ضرر کافی نیست (شیری زنجانی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۸). بعضی تعلیقه‌نویسان از عبارت عروه معنی نخست را برداشت و بر آن اشکال کرده‌اند. مرحوم گلپایگانی نوشته است: ظن به وقوع در ضرر برای حرمت کافی است ولی در سایر محرمات اعتباری ندارد و اطمینان لازم است (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۹، ج ۵، ص ۴۸۳). نظیر همین اشکال را مرحوم آقای فاضل لنکرانی نیز بر عبارت عروه وارد کرده است (ر.ک: طباطبایی یزدی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۶۷۷). بعضی به این اشکال پاسخ داده و نوشته‌اند: معرضیت ظنی اختصاص به باب ضرر ندارد، بلکه از آیات و احادیث استفاده می‌شود: اموری که انسان را به طور ظنی در معرض طغیان شهوت و وقوع در محرماتی مانند زنا، استمنا و امثال اینها قرار می‌دهد نیز در شرع حرام شمرده شده است؛ مانند آیه ۳۲ سوره احزاب که خطاب به همسران پیامبر^ﷺ فرموده است: در سخنان شما فروتنی نباشد که بیماردلان به طمع می‌افتند: «... فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ...». بین سخنان فروتانه زنان و فساد رابطه سببیت وجود ندارد و قرآن کریم به دلیل معرضیت فساد از آن نهی کرده است. نیز در آیه ۳۲ سوره اسراء از نزدیک شدن به زنا نهی شده است: «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَةَ...»؛ زیرا در آن معرضیت فساد است. از روایاتی که نظر به نامحرم را تیری از تیرهای ابلیس شمرده‌اند (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۵، ص ۵۵۹) نیز

همین معنی استفاده می‌شود؛ بنابراین هر عملی که در آن مظنه وقوع در فساد باشد حرام خواهد بود (شیری زنجانی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۳۵).

ممکن است اشکال شود که حرمت مقدمه از باب ملازمه است و ملازمه در صورتی ثابت است که میان آن و ذی‌المقدمه رابطه سببیت برقرار باشد (مظفر، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۲۶۱). مبنای فقهی تأثیر اصل عفاف بر وجوب ثانوی عقد نکاح نیز اصل «مقدمیت» است. با فرض اثبات ملازمه میان مقدمه و ذی‌المقدمه، حکم ذی‌المقدمه بر مقدمه نیز ثابت می‌گردد. نتیجه این مطلب آن است که اگر حفظ دامن از آلودگی و اجتناب از معصیت برای فردی متوقف بر ازدواج باشد، ازدواج بر وی واجب می‌گردد؛ اما اگر فرد به طرق دیگری بتواند از وقوع در معصیت اجتناب نماید، در این صورت به دلیل فقدان ملازمه میان عفت و نکاح، نکاح واجب نخواهد بود. به همین دلیل، گروهی از مالکیه، حنفیه و شافعیه وجوب نکاح در فرض فوق را مشروط به مواردی دانسته‌اند که شخص نتواند به طریق دیگری مانند بهره‌جویی جنسی از کنیزان نیاز خود را تأمین نماید (جزیری، ۱۴۱۹، ج ۴، ص ۱۵-۱۷). بعضی فقهای امامیه وجوب نکاح را در فرض دسترسی فرد به کنیز واجب تخییری شمرده‌اند (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۷، ص ۱۴).

باید متذکر شد که برای اثبات وجوب یا حرمت مقدمه، نباید در پی اثبات ملازمه عقلی و سببیت قطعی بود. به نظر می‌رسد که به دلیل زشتی روابط فرازناتسویی یا اعمال و رفتار جنسی نامشروع در اسلام، دفع ضرر محتمل لازم باشد و باید گمان قوی به فساد را در حکم به وجوب نکاح کافی بدانیم.

۲. اثر وجوب ثانوی نکاح در استقلال حقوقی دوشیزگان

مبنتی بر بعضی نظریه‌های فقهی، ازدواج دوشیزه رشیده منوط به اذن پدر یا جد پدری است (ر.ک: همان، ص ۱۲۰-۱۲۱). ابتدای عقد دوشیزه بر اذن پدر یا جد پدری استثنائاتی دارد؛ مانند وقتی که مخالفت آنان موجه نباشد؛ در صورتی که پدر یا جد پدری از ازدواج دختر با کفو شرعی و عرفی به رغم رغبت وی به نکاح منع نماید، در این صورت دختر می‌تواند مستقلاً برای نکاح خود تصمیم بگیرد (محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۲۲). همچنین هرگاه به دلایلی مثل عدم دسترسی به پدر یا جد پدری استیذان از آنها عرفاً ممکن نباشد، دختر می‌تواند برای نکاح مستقلاً اقدام نماید (خمینی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۲۵۴). قانون مدنی نیز از همین نظریه‌ها تبعیت نموده و حکم اصل مسئله

و استثنائات آن را در مواد ۱۰۴۳ و ۱۰۴۴ بیان کرده است. در ماده ۱۰۴۳ قانون مدنی چنین آمده است:

نکاح دختر باکره اگر چه به سن بلوغ رسیده باشد موقوف به اجازه پدر یا جد پدری او است و هر گاه پدر یا جد پدری بدون علت موجه از دادن اجازه مضایقه کند اجازه او ساقط و در این صورت دختر می‌تواند با معرفی کامل مردی که می‌خواهد با او ازدواج نماید و شرایط نکاح و مهری که بین آنها قرار داده شده، پس از اخذ اجازه از دادگاه مدنی خاص به دفتر ازدواج مراجعه و نسبت به ثبت ازدواج اقدام نماید.

ماده ۱۰۴۴ قانون مدنی نیز به فرض دیگری اشاره کرده و بیان می‌دارد:

در صورتی که پدر یا جد پدری در محل حاضر نباشند و استیذان از آنها عادتاً غیرممکن بوده و دختر احتیاج به ازدواج داشته باشد، وی می‌تواند اقدام به ازدواج نماید.

هرچند اصل مسئله لزوم اذن پدر یا جد پدری در نکاح دوشیزه رشیده اختلافی است ولی در سقوط اذن آنان در موارد مزبور تردیدی نیست و راجع به آن نفی خلاف (انصاری دزفولی، ۱۴۱۵، ص ۱۲۷ / طباطبایی حائری، ۱۴۱۸، ج ۱۱، ص ۹۵)، بلکه نقل اجماع (بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۲۳، ص ۲۳۲) شده است.

از آنچه در بند نخست بیان شد روشن گردید که ازدواج با خوف فساد یا علم به فساد (بنا بر بعضی نظریه‌ها) واجب می‌گردد. اینک مسئله قابل بررسی این است که آیا وجوب ثانوی نکاح باعث سقوط اختیار حقوقی پدر یا جد پدری در مخالفت با نکاح دوشیزه می‌گردد یا چنین کارکردی ندارد. به عبارت دیگر، با فرض وجوب ثانوی نکاح بر دوشیزه به علت خوف فساد، آیا مخالف پدر یا جد پدری به ازدواج وی موجه محسوب می‌گردد یا خیر. درباره این پرسش، نظریه‌های فقهی را همراه با تحلیل فقهی و دیدگاه مختار بیان خواهیم کرد.

۲-۱. بررسی نظریه‌های فقهی

غیر از موارد استثنا که در بند سابق اشاره شد، فرض دیگری نیز در مسئله وجود دارد که در منابع فقهی به طور مشخص و متمایز مورد توجه قرار نگرفته و قانون مدنی نیز به آن اشاره نکرده است. گاهی دختر قصد ازدواج با فردی دارد که پدر یا جد پدری به دلایل اخلاقی یا عرفی با ازدواج وی موافق نیستند، ولی دختر به ازدواج نیاز دارد و خواستگار دیگری فعلاً ندارد و نمی‌تواند صبر کند، یا بین دختر و فرد مورد نظر دلبستگی و وابستگی عاطفی وجود دارد و حفظ پاک‌دامنی

برای وی در این حالت دشوار و جز با حرج و ضرر مقدور نیست. این مسئله در زمان ما بسیار شایع و مورد ابتلای جمع زیادی از دختران است. تأخیر در ازدواج، شانس جوانان را در همسان‌گزینی کاهش می‌دهد و آنان ناگزیر باید از ایده‌آلهای خود در ازدواج صرف نظر کنند. ازسویی گروهی از پسران و دختران به دلیل ارتباط با یکدیگر در محیط‌های آموزشی، مجازی و غیره به هم دلبسته و وابسته و مصمم به ازدواج با یکدیگر می‌گردند. ممانعت از ازدواج آنان در این شرایط آنان را در معرض ضرر یا حرج قرار می‌دهد. سؤال این است که آیا در این قبیل موارد پدر یا جد پدری حق دارد به علت اینکه فرد مورد نظر کفو دختر نیست مانع ازدواج وی شود یا دختر می‌تواند با وجود مخالفت آنان ازدواج کند؟ درباره این مسئله دو دیدگاه فقهی متفاوت را بررسی خواهیم کرد.

۲-۱-۱. بقای اذن پدر یا جد پدری

از بعضی فتاوی چنین برمی‌آید که مسئله مزبور جزء موارد سقوط اذن پدر و جدّ پدری نیست و دختر نمی‌تواند با وجود مخالفت آنان به ازدواج با فرد مورد نظر اقدام نماید. برای تبیین این مطلب به استفتایی که نویسنده از بعضی مراجع به عمل آورده و پاسخ آنان اشاره می‌شود. متن استفتا چنین است:

در مورد دختری که قصد ازدواج با فردی دارد که کفو او نیست و به همین دلیل پدر یا جد پدری با ازدواج وی موافق نیستند، ولی به دلایلی دختر به ازدواج با وی نیاز دارد و بدون آن در معرض فساد است، یا حفظ پاک‌دامنی برای وی در وضعیت مجرد جز با حرج و ضرر مقدور نیست. مثل اینکه دختر خواستگار دیگری ندارد؛ یا میان دختر و خواستگار مورد نظر علاقه و وابستگی عاطفی وجود دارد. آیا اذن پدر یا جدّ پدری در این قبیل موارد ساقط است یا خیر؟

بعضی فقها در پاسخ به استفتاء مزبور نوشته‌اند:

در موارد ذکر شده ازدواج دختر باکره (موقت یا دائم) بدون کسب اجازه ولی دختر جایز نیست؛ و منظور از باکره دختری است که قبلاً شوهر نکرده است، خواه عضو به‌کارت موجود باشد، یا نه (مکارم شیرازی، کد سؤال: ۹۷۰۷۲۶۰۰۳۵، ۹۷/۹/۱، ۱۳۹۷).

بعضی دیگر در پاسخی مشابه نوشته‌اند:

بنابر احتیاط واجب در ازدواج با دختر باکره اجازه ولی او (پدر یا جدّ پدری) لازم است و بدون آن بنا بر احتیاط عقد صحیح نیست و مجرد آنچه ذکر شده مجوز برای سقوط اذن ولی نمی‌باشد، بلکه

در صورتی که دختر نیاز به ازدواج دارد و خواستگار هم کفو شرعی و عرفی او موجود می‌باشد و در حال حاضر، خواستگار دیگری که واجد شرایط بوده و ولیّ دختر به آن اذن دهد وجود ندارد، در این صورت اذن ولیّ ساقط است (خامنه‌ای، کد استفتاء: PRDu8NzwaSM؛ ۱۳۹۷/۷/۲۹).
 بعضی دیگر در پاسخی کوتاه و بدون توضیح نوشته‌اند: «ساقط نمی‌شود» (سیستانی، کد استفتاء: ۷۹۰۲۳۳؛ هشتم صفر ۱۴۴۰ق).

نظیر پرسش و پاسخ مزبور درباره ازدواج موقت نیز وجود دارد. در بعضی استفتائات آمده است: دختری به علت مخالفت اهلیش با ازدواج موقت بیم دارد در حرام واقع شود؛ آیا اذن پدر ساقط است؟ در پاسخ نوشته‌اند: بنا بر احتیاط و جوبی اذن ولی در نکاح منقطع ساقط نمی‌گردد (تبریزی، ۱۴۲۷، ج ۵، ص ۱۷۳/ نیز ر.ک: خویی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۳۶۹). ۱. مبتنی بر فتاوی مزبور ازدواج دایم یا موقت دختر با غیر کفو شرعی بدون اذن پدر یا جد پدری جایز نیست و بیم فساد در آن اثری ندارد.

۲-۱-۲. سقوط اذن پدر یا جد پدری

بر خلاف نظریه سابق، بعضی فقها خوف فساد را از موارد سقوط اذن پدر و جد پدری دانسته‌اند؛ مانند آقای شبیری زنجانی که اظهار داشته است: «اگر امتناع پدر بر خلاف مصلحت دختر باشد یا مفسده‌ای داشته باشد مثلاً دختر به زنا بیفتد یا مشکلاتی برای او ایجاد کند یا در حرج شدیدی واقع شود از ادله استفاده می‌شود که شارع چنین اختیاری به اولیاء نداده است؛ زیرا ولایت آنها برای حفظ مصالح دختر است و اگر به حدی برسد که اجازه ندادن خودش موجب افساد باشد از روایات و بنای عقلاء و متشرعه استفاده می‌شود که چنین ولایتی ساقط است» (شبیری زنجانی، ۱۳۷۸، ج ۱۱، ص ۴۰۵۳). ایشان همچنین بیان می‌دارد: «به نظر می‌رسد در مواردی که ممانعت ولیّ موجب مفسده باشد شرطیت اذن ولیّ دختر ساقط است و در غیر آن موارد اذن معتبر است» (همان).

از تعلیقه بعضی فقها بر مسئله عروه درباره نکاح دوشیزگان با غیر کفو عرفی همین مطلب قابل استنباط است. صاحب عروه می‌نویسد: اگر پدر یا جد پدری دختر را از ازدواج با غیر کفو عرفی منع

۱. متن استفتاء و پاسخ آن چنین است: «فتاة تخشى على نفسها الوقوع بالحرام لامتناع أهلها من زواجها بالعقد المنقطع فهل يسقط إذن الولي؟ باسمه تعالى: لا يسقط إذن الولي بامتناعه عن الإذن في نكاحها منقطعاً على الأحوط وجوباً و الله العالم».

کند عضل به شمار نمی‌آید؛ مانند کسی که ازدواج با وی برای خانواده موجب ننگ و عار است (ر.ک: طباطبایی یزدی، ۱۴۱۹، ج ۵، ص ۶۲۴). مرحوم آقای گلپایگانی در تعلیقه خود این مطلب را با وجود کفو عرفی پذیرفته ولی بدون کفو عرفی آن را مشکل دانسته‌اند (همان). هرچند بعضی نویسندگان مبنای تفصیل ایشان را نامعلوم دانسته و تفاوتی میان دو فرض فوق قایل نشده‌اند (سجادی امین، ۱۳۹۶، ص ۳۲۵)، ولی مبنای تفصیل یادشده ظاهراً این است که در فرض عدم کفو عرفی، ممانعت پدر با ازدواج دختر موجب عسر و حرج دختر و احیاناً وقوع در حرام می‌گردد.

۲-۲. تحلیل فقهی و نظریه مختار

مسئله مورد بررسی صور مختلفی دارد و برای بررسی دقیق‌تر مسئله و تبیین حکم فروع آن، باید مورد واکاوی قرار گیرد. به همین دلیل، نخست معیارهای کفویت و محل نزاع را تبیین نموده و سپس ادله سقوط اذن پدر یا جد پدری در مسئله مورد بررسی را تشریح خواهیم کرد.

۲-۲-۱. معیارهای کفویت و تبیین محل نزاع

به شرحی که بیان خواهد شد، کفویت در ازدواج سه معنای متفاوت دارد که بعضی از آنها از محل بحث خارج است:

الف) کفویت اعتقادی؛ گاهی خواستگار دختر، به لحاظ اعتقادی کفو او نیست؛ مثل اینکه دختر مسلمان اما پسر غیرمسلمان است. ازدواج دختر مسلمان با مرد غیرمسلمان باطل است و اجازه پدر نمی‌تواند آن را تصحیح نماید. قانون مدنی نیز چنین ازدواجی را جایز ندانسته و در ماده ۱۰۵۹ قانون مدنی بیان داشته است: «نکاح مسلمه با غیر مسلم جائز نیست»؛ بنابراین این فرض از محل بحث و گفتگوی ما خارج است.

ب) کفویت شرعی؛ گاهی دختر و پسر به لحاظ اعتقادی کفو هم هستند، ولی پدر یا جد پدری با معیارهای شرعی مخالف ازدواج آنان می‌باشد؛ مثل اینکه خواستگار دختر اهل می‌گساری باشد، یا بی‌نماز باشد، یا فسق علنی دارد. از این فرض در منابع فقهی به «کفویت شرعی» تعبیر شده است. بعضی فقها با اشاره به این بعد کفویت نوشته‌اند: مراد از عدم کفو کسی است که از ازدواج با وی ولو به صورت کراهت نهی شده است؛ مانند ازدواج با اشخاص می‌گسار، بی‌نماز و متجاهر به فسق (خویی، ۱۴۱۸، ج ۳۳، ص ۲۱۹). مخالفت پدر یا جد پدری به این دلیل موجه محسوب

می‌گردد (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۹، ج ۵، ص ۶۲۴).

ج) کفویت عرفی؛ عرف معنای دیگری برای کفویت قایل است. ممکن است دختر و پسر مسلمان در عقیده و تقید به شریعت مانند هم باشند، ولی به لحاظ سن، سطح تحصیلات، موقعیت اجتماعی و جذابیت ظاهری تفاوت فاحشی میان آنان باشند. نیز ممکن است شغل خواستگار با وضعیت خانوادگی دختر ناسازگار و باعث ننگ و عار آنان باشد. اگر پدری با ازدواج دخترش به این دلایل مخالفت نماید، مخالفتش موجه شناخته می‌شود (همان).

همان‌طور که اشاره شد، فرض نخست از محل بحث خارج است؛ زیرا اختلاف دین در شمار محرمات نکاح در فقه (محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۲۲۴) یا موانع نکاح در قانون مدنی (ماده ۱۰۵۹ق.م.) قرار دارد، اما صورت‌های دوم و سوم بر مسئله تحقیق منطبق است.

۲-۲-۲. دلایل سقوط اذن پدر به علت خوف فساد

به شرحی که بیان می‌شود، با وجود نیاز دختر به ازدواج با فرد مورد نظر و علم به فساد یا ظن قوی به آن، مخالفت پدر یا جد پدری به علت معیارهای اخلاقی و عرفی موجه به نظر نمی‌رسد:

الف) همان‌طور که جمعی از فقها تصریح کرده‌اند، برای موارد استثنای اذن پدر یا جد پدری نصی وجود ندارد (بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۲۳، ص ۲۳۳). فقهای عظام به اقتضای قواعد عمومی نفی ضرر و حرج به سقوط اذن پدر و جد پدری فتوی داده‌اند (طباطبایی حائری، ۱۴۱۸، ج ۱۱، ص ۹۵/انصاری دزفولی، ۱۴۱۵، ص ۱۲۷/سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۲۴، ص ۲۶۴/خوانساری، ۱۳۵۵، ج ۴، ص ۱۶۲). در مسئله مورد بحث ما نیز چنین است و ممانعت پدر یا جد پدری در نکاح دختر به ضرر وی یا باعث حرج او است.

ب) مرحوم آقای خوئی با اشاره به «مناسبت حکم و موضوع» نوشته است: مستفاد از بعضی نصوص آن است که ولایت پدر برای منافع و مصالح دختر است نه به ضرر وی؛ در نتیجه مناسبت حکم و موضوع مقتضی آن است که در تمام اقدامات پدر، مراعات مصلحت دختر رعایت گردد (خوئی، ۱۴۱۸، ج ۳۳، ص ۲۱۸). بر همین مبنی می‌توان گفت: حفظ عفاف در شریعت اسلامی و دوری از فساد و فحشاء مصلحت اهم است و مخالفت پدر یا جد پدری بر خلاف مصلحت دختر است.

ج) پیش از این تشریح گردید که ازدواج به علت بیم فساد یا ضرر و مشقت شدید به صورت ثانوی واجب می‌شود. با فرض وجوب ثانوی نکاح، نهی پدر بی اثر است. نظیر این مطلب، در قرآن کریم درباره ازدواج با کنیزکان بیان شده است. از نظر قرآن کریم نکاح با کنیز با فرض امکان تزویج زن آزاد یا

صبر بر عزوبت و مجرد بدون مشقت شدید جایز نیست. مقصود از امکان تزویج زن آزاد، قدرت بر تسلیم مهر و تأمین نفقه او است. ممکن است کسی قادر به تزویج زن آزاد نباشد ولی بتواند بر عزوبت بدون عسر و حرج یا ضرر صبر نماید؛ در این صورت نیز ازدواج با کنیز برای وی جایز نیست. ولی اگر بیم حرج یا ضرر باشد، نهی برداشته شده و ازدواج با کنیزکان مجاز خواهد بود. در آیه ۲۵ سوره مبارکه نساء چنین آمده است: «و آنها که توانایی ازدواج با زنان (آزاد) پاکدامن باایمان را ندارند، می‌توانند با زنان پاکدامن از بردگان باایمانی که در اختیار دارید ازدواج کنند - خدا به ایمان شما آگاه‌تر است؛ و همگی اعضای یک پیکرید - آنها را با اجازه صاحبان آنان تزویج نمایید و مهرشان را به خودشان بدهید؛ به شرط آنکه پاکدامن باشند، نه به‌طور آشکار مرتکب زنا شوند و نه دوست پنهانی بگیرند...»؛ این برای کسانی از شماست که بترسند (از نظر غریزه جنسی) به زحمت بیفتند؛ و (با این حال نیز) خودداری (از ازدواج با آنان) برای شما بهتر است. و خداوند، آمرزنده و مهربان است». همان‌طور که مشاهده می‌شود، مبنای تجویز نکاح با کنیزکان مطابق با بخش پایانی آیه شریفه، خوف گناه است: «... ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ». مستند به آیه مزبور، تزویج کنیز با دو شرط مجاز است: یکی عدم قدرت بر تزویج زن آزاد و دیگری ناتوانی در تحمل عزوبت همراه با پاک‌دامنی. بلکه همان‌طور که بعضی فقها یادآور شده‌اند، در فرض ضرری و حرجی شدن مجرد نیز تزویج کنیز مجاز است؛ حتی اگر حفظ تقوی ممکن باشد (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۵، ص ۱۹۲/ نیز ر.ک: علامه حلی، ۱۴۱۸، ج ۷، ص ۲۵۳).

ممکن است گفته شود: ازدواج دختر با کسی که کفو او نیست برای او زیان‌بار است و بیم آن می‌رود در زندگی مشترک خود دچار مشکلاتی شود یا ناچار به متارکه گردد. این مطلب قابل انکار نیست؛ در عین حال، حفظ عفاف و نجات دختر از تنگناهای روحی و معرضیت فساد در مقایسه با مشکل مذکور مصلحت اشدّ و اقوی است. اگر پدر به هر قیمتی مانع ازدواج دختر خود شود، بیم آن می‌رود که دختر نتواند طرف مورد علاقه خود را فراموش کند. در این صورت ممکن است یک رابطه فزانشویی به صورت پنهانی شکل بگیرد. حتی اگر بتواند با کفّ نفس و خودکنترلی دامن خویش را از گناه دور نگه دارد، به احتمال بسیار زیاد دچار تنگناهای روحی خواهد شد. ازسویی اگر دختر ناچار شود با فردی غیر از طرف مورد علاقه خود ازدواج کند، بیم آن می‌رود که با همسر خود انس نگیرد و در خوش‌بینانه‌ترین حالت به طلاق عاطفی می‌انجامد.

به‌نظر می‌رسد که مخالفت پدر با ازدواج دختر در فرض‌های مذکور و باوجود معرضیت فساد غیرموجه باشد. این فرض را نباید استثناهای سومی بر اذن پدر به شمار آورد؛ زیرا یکی از مصادیق عضل

در فقه است و در مفهوم مخالفت «غیرموجه» در ماده ۱۰۴۳ قانون مدنی قرار می‌گیرد. قضات محترم خانواده لازم است با در نظر گرفتن جوانب مسئله و دلایل مخالفت پدر و وضعیت دختر تصمیم مقتضی اخذ نمایند. اگر به این نتیجه برسند که مخالفت با ازدواج دختر برای وی آسیب‌زا است، از پدر بخواهند به ازدواج رضایت دهد. در همین شرایط می‌توان با تدابیر حقوقی، ریسک ازدواج را کاهش داد تا اگر حیثاً ازدواج مزبور به مشکلاتی برخورد نمود، انحلال نکاح با آسیب‌های کمتری صورت گیرد. تشریح این تدابیر خارج از موضوع نوشتار است. بعید نیست که فتاوی مذکور در سابق مبنی بر عدم سقوط اذن پدر یا جد پدری ناظر به حالت خوف فساد باشد. همان‌طور که قبلاً تشریح گردید، بعضی فقها خوف فساد را در وجوب نکاح کافی ندانسته و علم را لازم شمرده‌اند. اگر این احتمال صحیح باشد، در مسئله مورد بررسی اختلافی نیست و می‌توان گفت: با علم به فساد یا ظنّ قریب به یقین، نکاح واجب می‌گردد و باوجود آن مخالفت پدر و جد پدری موجه نخواهد بود.

نتیجه

این نوشتار تأثیر اصل عفاف در وجوب ثانوی نکاح و اثر آن در استقلال حقوق دوشیزه را مورد بررسی قرار داده است. نتایج بررسی‌های به عمل آمده به شرح زیر است:

۱. نکاح مانند سایر موضوعات حکم اولی و احکام ثانوی دارد. حکم اولی یا نفسی نکاح برای شرایط عادی «مستحب» است. این حکم در شرایط خاص و با عروض عناوین ثانوی تغییر می‌کند. مهم‌ترین عنوان ثانوی آن «خوف فساد» است که باعث وجوب نکاح می‌شود. اگر کسی ظن قوی داشته باشد که با مجرد نتواند دامن خود را از گناه دور نگه دارد، ازدواج بر وی واجب می‌گردد.

۲. در صورتی که ازدواج برای دختر واجب گردد، مخالفت پدر یا جد پدری با ازدواج وی موجه نخواهد بود؛ زیرا اختیار پدر و جد پدری در مخالفت با ازدواج دوشیزه برای رعایت مصلحت او است. بر این اساس، اگر ازدواج برای حفظ عفاف دختر ضروری باشد، مخالفت پدر یا جد پدری با ازدواج وی به دلیل معیارهای اخلاقی یا عرفی بر خلاف مصلحت او است؛ زیرا حفظ عفاف یک مصلحت اهمّ است و در تعارض با مصالح دیگر بر آنها ترجیح دارد.

منابع

۱. ابن بابويه قمی (صدوق)، محمد بن علی؛ من لایحضره الفقیه؛ تحقیق علی اکبر غفاری؛ قم: نشر اسلامی، ۱۴۰۴ق.
۲. ابن حزم اندلسی، علی بن احمد؛ المحلی؛ تحقیق احمد محمد شاکر؛ [بی جا]: دارالفکر، [بی تا].
۳. ابن حمزه طوسی، محمد بن علی؛ الوسيلة إلى نيل الفضيلة؛ تحقیق محمد حسون؛ قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ق.
۴. ابن فارس، احمد؛ معجم مقائیس اللغة؛ قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۴ق.
۵. ابن قدامه، عبدالله؛ المغنی؛ تحقیق جماعة من العلماء؛ بیروت: دارالکتب العربی، [بی تا].
۶. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ قم: نشر أدب الحوزه، ۱۴۰۵ق.
۷. انصاری دزفولی، مرتضی بن محمد؛ کتاب النکاح؛ قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۵ق.
۸. بحرانی، یوسف بن احمد؛ الحدائق الناظرة؛ قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، ۱۴۰۵ق.
۹. تبریزی، جواد بن علی؛ صراط النجاة؛ قم: دارالصدیقة الشهيدة، ۱۴۲۷ق.
۱۰. جزیری، عبدالرحمن؛ الفقه علی المذاهب الأربعة و مذهب أهل البيت؛ تحقیق سید محمد غروی و یاسر مازح؛ بیروت: دارالثقلین، ۱۴۱۹ق.
۱۱. جوهری، اسماعیل بن حماد؛ الصحاح؛ ج ۴، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۰۷ق.
۱۲. حلّی (علامه حلّی)، حسن بن یوسف؛ إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان؛ تحقیق فارس حسون؛ قم: نشر اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۱۳. حلّی (علامه حلّی)، حسن بن یوسف؛ تحرير الأحكام الشرعية؛ تحقیق ابراهیم بهادری؛ قم: مؤسسه امام صادق، ۱۴۲۱ق.
۱۴. حلّی (علامه حلّی)، حسن بن یوسف؛ قواعد الأحكام فی معرفة الحلال والحرام؛ قم: نشر اسلامی، ۱۴۱۳ق.
۱۵. حلّی (علامه حلّی)، حسن بن یوسف؛ مختلف الشيعة فی أحكام الشريعة؛ قم: نشر اسلامی، ۱۴۱۸ق.

١٦. حلي (محقق حلي)، جعفر بن حسن؛ شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام؛ ج ٢، قم: مؤسسه اسماعيليان، ١٤٠٨ ق.
١٧. خميني، سيد روح الله؛ تحرير الوسيلة؛ قم: مؤسسه مطبوعات دار العلم، [بي تا].
١٨. خوانساري، سيد احمد؛ جامع المدارك في شرح المختصر النافع؛ تحقيق على اكبر غفاري؛ تهران: مكتبة الصدوق، ١٣٥٥.
١٩. خويي، سيد ابوالقاسم؛ صراط النجاة (المحشي للخوئي)؛ قم: مكتب نشر المنتخب، ١٤١٦ ق.
٢٠. خويي، سيد ابوالقاسم؛ موسوعة الإمام الخوئي؛ قم: مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئي، ١٤١٨ ق.
٢١. راغب اصفهاني، حسين بن محمد؛ مفردات ألفاظ القرآن؛ تحقيق صفوان عدنان داوودي؛ بيروت: دار القلم، ١٤١٢ ق.
٢٢. حسيني واسطي (زيدى)، سيد محمد مرتضى؛ تاج العروس من جواهر القاموس؛ تحقيق على شيري؛ بيروت: دار الفكر، ١٤١٤ ق.
٢٣. سبزواري، سيد عبد الأعلى؛ مهذب الأحكام في بيان الحلال والحرام؛ تحقيق مؤسسة المنار؛ قم: دفتر آيت الله سبزواري، ١٤١٣ ق.
٢٤. سجادي امين، مهدي؛ اذن ولي در ازدواج باكره؛ قم: مركز تحقيقات زن و خانواده، ١٣٩٦.
٢٥. سيوطي، عبد الرحمن بن ابي بكر؛ الدر المنثور في التفسير بالمأثور؛ قم: كتابخانه آيت الله مرعشي نجفي، ١٤٠٤ ق.
٢٦. شبيري زنجاني، سيد موسى؛ نكاح؛ قم: مؤسسه پژوهشي رأي پرداز، ١٣٧٨.
٢٧. طباطبائي حائري، سيد علي؛ رياض المسائل؛ قم: مؤسسه آل البيت، ١٤١٨ ق.
٢٨. طباطبائي يزدي، سيد محمد كاظم؛ العروة الوثقى مع تعليقات الفاضل؛ قم: مركز فقهى ائمه اطهار، [بي تا].
٢٩. طباطبائي يزدي، سيد محمد كاظم؛ العروة الوثقى (المحشى)؛ قم: دفتر انتشارات اسلامي، ١٤١٩ ق.
٣٠. طباطبائي يزدي، سيد محمد كاظم؛ العروة الوثقى مع التعليقات؛ قم: انتشارات مدرسه امام علي بن ابي طالب، ١٤٢٨ ق.
٣١. طباطبائي يزدي، سيد محمد كاظم؛ العروة الوثقى؛ قم: نشر اسلامي، ١٤٢٣ ق.

۳۲. طباطبایی، سید محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ قم: نشر اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۳۳. طریحی، فخرالدین؛ مجمع البحرین؛ تحقیق سیداحمد حسینی؛ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۸ق.
۳۴. طوسی، محمدبن حسن؛ الخلاف؛ قم: نشر اسلامی، ۱۴۱۴ق.
۳۵. طوسی، محمدبن حسن؛ المبسوط فی فقه الإمامیه؛ تحقیق محمدباقر بهبودی؛ تهران: المكتبة المرتضویه، ۱۳۸۸ق.
۳۶. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی؛ الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية؛ تحقیق سیدمحمد کلاتر؛ قم: انتشارات داوری، ۱۴۱۰ق.
۳۷. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی؛ مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام؛ قم: مؤسسة المعارف الإسلامیه، ۱۴۱۳ق.
۳۸. فراهدی، خلیل بن احمد؛ کتاب العین؛ تحقیق مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی؛ قم: مؤسسه دارالهجره، ۱۴۱۰ق.
۳۹. کلینی، محمدبن یعقوب؛ الکافی؛ تحقیق علی اکبر غفاری؛ تهران، دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۶۳.
۴۰. محقق کرکی، علی بن حسین؛ جامع المقاصد فی شرح القواعد؛ قم: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، ۱۴۰۸ق.
۴۱. مصطفوی، حسن؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
۴۲. مظفر، محمدرضا؛ أصول الفقه؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰.
۴۳. مفید، محمدبن محمد؛ المقنعه؛ قم: نشر اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۴۴. مقرئ فیومی، احمدبن محمد؛ المصباح المنیر؛ قم: منشورات دارالرضی، [بی تا].
۴۵. مکارم شیرازی، ناصر؛ کتاب النکاح؛ قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب، ۱۴۲۴ق.
۴۶. نجفی، محمدحسن؛ جواهرالکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ تحقیق عباس قوچانی؛ تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۶۶.
۴۷. هدایت نیا، فرج الله؛ عناوین ثانوی و حقوق خانواده؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۲.